

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)
دوره ۱۶، شماره ۶۰، تابستان ۱۴۰۳، صص ۳۲۰-۳۴۵
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۲۸
(مقاله پژوهشی)

DOI:

بررسی آیین کشورداری از دیدگاه شاهنامه (بر مبنای اندرزنامه‌ها قبل و بعد از اسلام)

غلامحسین میرقادری^۱، دکتر غلامرضا کافی^۲

۳۲۰

چکیده

شاهنامه فردوسی بزرگ‌ترین اثر حماسی زبان فارسی و در کنار حماسه‌های ملل دیگر، نظیر ایلیاد و ادیسه، جزو معدود حماسه‌های مشهور جهان است. فردوسی، شاهنامه را در یکی از بدترین شرایط اجتماعی مردم ایران، یعنی زمانی که هویت ملی آنان از جانب اقوام بیگانه مورد تهاجم قرار گرفته بود، سرود و به تعبیر خود «عجم» را با این «پارسی» زنده کرد. شاهنامه افسانه و ساخته و پرداخته ذهن فردوسی نیست؛ بلکه تاریخ اساطیری ایران است که پیش از او در «خدای نامک»ها ثبت شده بود متناسب با موضوع مقاله حاضر. فردوسی در خلال معرفی اسطوره‌ها و حماسه‌های ایرانی، آیین کشورداری و راه و رسم زندگی معنی‌دار را به مردم می‌آموزد. گذشته از خداینامک‌ها، با رویکردی بینامتنی، ردپای پندنامه‌ها هم در این اثر پیداست و دیده می‌شود که فردوسی، به مثابه انسانی بخرد، فرصت بهره‌گیری از تجربه‌هایی را که در اندرزنامه‌ها، در عباراتی گزیده و به صورت گزینه‌گویی فشرده شده، از دست نمی‌دهد و بدین ترتیب بر غنای شاهنامه می‌افزاید. در این مقاله برآنیم که شیوه‌های حکمرانی را از دید فردوسی و با تکیه بر تاثیرپذیری‌اش از پندنامه‌ها، که اینک بسیاری از آن‌ها در دست نیست، به اقتضای بررسی کنیم. در این مقاله داده‌های تحقیق با روش کتابخانه‌ای به دست آمده و با استفاده از روش تحلیل توصیف شده است و حاصل کار نشان می‌دهد که فردوسی به نگره داشت پیوند میان گذشته‌های درخشان ایران با روزگار تباہ عصر خویش و رهایی مردم از بی‌هویتی سخت پای بند بوده است.

واژگان کلیدی: فردوسی، شاهنامه، کشور، حکومت، پندنامه.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران..

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. (نویسنده مسؤل)



مقدمه

مقاله پیش رو، برای بررسی اجمالی شیوه‌های کشورداری در شاهنامه، البته با تکیه بر تجربه‌هایی که در پندنامه‌ها انعکاس یافته، نگاشته شده است.

فردوسی، در جای جای شاهنامه و به مناسبت‌های مختلف، هر آن چه را که به تکوین متن کار او یاری می‌رسانده، در بستر تاریخ سیاسی، که همواره از رهگذر «قدرت» اعمال می‌شود، توصیف کرده است. اما آن چه بر غنای کار فردوسی می‌افزاید، در کنار هنر شاعری و خرد ورزی‌اش، در بیان روی دادها، استفاده درست و به جای او از منابعی است که برای سرودن شاهنامه، در اختیار داشته است.

با توجه به این آگاهی‌هاست که می‌توان گفت، شاهنامه بر پایه مسایل سیاسی و به تعبیر بهتر، نقد سیاسی، بنیاد نهاده شده است. کشورداری در شاهنامه به مثابه تاریخ اساطیری ایران، در بخش‌های اسطوره بی آن، با کیومرث، نخستین پادشاه سلسله پیشدادیان، آغاز می‌شود. او که صاحب «فره» بود، سی سال حکم راند و در تمام عمر با دیوان در زدو خورد بود. بنابراین او بنیانگذار حکومت در شاهنامه است که پس از او تا پایان دوره ساسانیان ادامه می‌یابد و در تمام ادوار با نوعی جنگ میان ایران و انیران، برای حفظ میهن و هویت، ادامه می‌یابد.

فردوسی، در خلال این جنگ‌ها، که زندگی هم در کنار آن‌ها تداوم می‌یابد، با تیزی و ژرف اندیشی رفتار حاکمان را با معیاری که برای بهترین و بدترین حکمروایی در نظر دارد، می‌سنجد و شاهان خردورز را از بی خردان متمایز می‌کند. او هم چنان که خرد را در حاکمان می‌ستاید، از نکوهش بی خردی شاهان، ابایی ندارد. بدیهی است که فردوسی در خلال همین ستایش‌ها و نکوهش‌هاست که از طرز تلقی خود درباره شیوه کشورداری پرده بر می‌گیرد.

او در جایگاه یک منتقد سیاسی حقیقت‌پژوه و عدالت‌خواه و طرفدار مردم، در همان حال که از شکوه و جلال جمشید و نقش او در تقسیم کار و تدوین اساسنامه سیاست مبتنی بر قدرت مردم، سخن می‌گوید و پیش رفت‌های علمی و رفاه ناشی از آن را می‌ستاید، با اقتدار از غرور و تکبر جمشید که زمینه ساز فروپاشی حکومت او و اسارت مردم به دست مرد می‌خواری چون ضحاک شد، انتقاد می‌کند. او که شیوه کشورداری ضحاک را بر نمی‌تابد، برای از میان بردن ریشه‌های ستم، کاوه را به دادخواهی وامی‌دارد و به میدان می‌آورد. البته این طرز تلقی او از نحوه اداره کشور، در هر سه بخش شاهنامه، آشکارا دیده می‌شود.

بدین ترتیب می‌توان گفت «حکیم» ابوالقاسم فردوسی، که بر خلاف شاعران دیگری که عنوان حکیم را یدک می‌کشند، به راستی حکمت دان است و تصویری از حکمت عملی را که شامل تدبیر منزل، تهذیب اخلاق و سیاست مُدن است، با شواهد عدیده ارائه کرده است. سیاست مُدن که در این مقاله مورد بحث است همان دانش قدمایی کشورداری و نحوه اداره امور جامعه است.

بخشی از اندیشه‌های سیاسی فردوسی، بر پایه گزاره‌های ارزشمندی که در پندنامه‌ها آمده، شکل گرفته است. فردوسی به عنوان شاعری عمل‌گرا به ارزش واقعی این گزینه‌ها که طی سالیان و با بهره‌گیری از تجربه‌های خردمندان در پیوند با جامعه، شکل گرفته واقف است و در جای خود از آن‌ها استفاده می‌کند.

از آن جا که فردوسی از زمره «دهقانان» و از خانواده‌های اصیل ایرانی است، بر میراث فرهنگی و سیاسی پیشینیان، تکیه می‌کند و آن را با فرهنگ غیر ایرانی حاکم بر ایران و شیوه‌های حکمرانی تبعیض‌گرایانه‌اش، می‌سنجد و بر ترویج فرهنگ دیرینه پای می‌فشارد. او برای شکل دادن به این طرز تفکر، همه چیز خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر به درد و رنج ناداری مبتلا می‌گردد. اما چونان سروی آزاد، دست نیاز به سوی دیگران دراز نمی‌کند و سرافراز و با افزودن چیزی ارجمند به جهان، در ازای چیزی اندک که از جهان برگرفته بود، جهان را ترک می‌گوید.

متناسب با موضوع این مقاله، از میان عناصر ساختاری اندیشه منسجم فردوسی، که شالوده جهان بینی اوست، تنها بر طرز تلقی او از شیوه کشورداری شاهان شاهنامه، تامل خواهیم کرد. از آن جا که این مساله با زندگی مردم پیوند دارد و بر معنی‌داری و بی‌معنایی آن اثر می‌گذارد، فردوسی آرزو می‌کند که مردم بتوانند در سایه حکومت‌هایی که بر «منهج عدل» ره می‌سپارند، به زندگی معنادار دست یابند.

نگارندگان کوشیده‌اند به این «پرسش» که فردوسی از کدام منظر و زاویه به مساله نگرسته و این طرز نگرش را چگونه بیان کرده است، پاسخی در خور بیابند. بدین منظور کار با این «فرض» آغاز شده که فردوسی در جایگاه حماسه‌پرداز بزرگ که حماسه و دلاوری‌های آن را ابزاری برای بیان حفظ افتخارات ملی و ایجاد امنیت و آسایش مردم می‌داند، ناگزیر باید به شیوه‌های کشورداری، اندیشیده باشد.

پیشینه تحقیق

جست‌وجو برای یافتن مقاله یا کتاب با عنوان مقاله حاضر، به نتیجه‌ای نرسید. اما برخی تحقیقات با موضوع این مقاله در پیوند است. از آن میان فقره‌های زیر رابطه‌ای نزدیک تر با موضوع دارند:

(قاسمی، ۱۳۸۵)، در کتاب خود «نسبت انسان شناسی با اعتماد سیاسی» در اندرنامه‌های ایران: به تحلیل محتوای سیاسی برخی از پندنامه‌ها پرداخته است.

(معظمی گودرزی، ۱۳۸۶)، در کتاب «شاهنامه فردوسی، پندها و اندرزاها» پندهای شاهنامه را، که برخی از آن‌ها بالقوه با پند در پندنامه‌ها ارتباط دارد، بررسی کرده است.

(قندهاری، ۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «اندرزهای کهن و بازتاب آن در ادبیات سده‌های اولیه اسلامی» پند را به مثابه یکی از درونمایه‌های متون بررسی کرده است.

(خوئینی و رحمتیان، ۱۳۹۴) در مقاله «بررسی زمینه و منشأ اندرزهای شاهنامه» به رابطه برخی از پندهای شاهنامه به خاستگاه آن‌ها اشاره کرده است.

(الهیاری، ۱۳۸۱) در مقاله «قابوسنامه عنصرالمعالی و جریان اندرنامه سیاسی ایران در دوران اسلامی» رابطه اندرزهای عنصرالمعالی به پسرش را با برخی از پندها در پندنامه‌ها نشان داده است.

(میرنژاد، غلامی استاجی، مهجوری، ۱۳۹۷)، در مقاله «اندرزهای مینوی خرد و تاثیر آن بر شاهنامه فردوسی» به رابطه پندهای مینوی خرد و پندهای شاهنامه، اشاره کرده است. یادآوری این نکته لازم است که در مقاله حاضر، از هیچ یک از منابع بالا، استفاده نشده است.

روش تحقیق

«اطلاعات» این پژوهش با روش کتابخانه‌ای فراهم آمده و پس از مقوله بندی با بهره گیری از روش کیفی، تحلیل و توصیف شده است.

مبانی تحقیق

مبانی حکومت در ایران پیش از اسلام، بر پایه نظریه‌های برخاسته از تجربه مملکت داری مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان بنیان نهاده شده است. سیاست‌هایی مبتنی بر ایجاد اتحاد میان دین و دولت که عموماً در میانه دوران فرمانروایی خود بسیار مقتدر بوده و به تدریج رو به ضعف نهاده و به سرایشب انقراض رسیده است. در استواری نظام سیاسی و اداری آن

روزگاران همین بس که جاحظ بصری، محقق قرن سوم هجری در کتاب التاج می‌گوید: «ما از قوانین مملکت‌داری و تدابیر کشوری و آداب پادشاهی و سیاست مُدن و ملت پروری و برخوردارای هر طبقه از طبقات مردم، از حقوق خویش و حفظ منافع آن‌ها، آن چه آموخته‌ایم، سراسر از ایرانیان فراگرفته‌ایم و از آداب ایشان برخوردار شده‌ایم.» (راوندی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۲۳).

البته این نظام کشورداری، به دلیل طبقاتی بودن جامعه و فاصله عمیق طبقاتی میان مردم و حکومت، محکوم به شکست بود. علاقه شاهان ساسانی به شکوه ظاهری و زرق و برق‌های خیره‌کننده سبب جدایی مردم از حکومت گردید. این شیوه کشورداری همان چیزی است که استقلال‌طلبان ایرانی، در دوران خلفای اموی و عباسی، می‌خواستند، حکومت خویش را برگرداند. آن بنیان گذارند. اگرچه به دلیل نفوذ نظریه‌های خلافت و امامت در اسلام توفیقی حاصل نکردند و کشورداری آنان، رنگ دینی و اسلامی به خود گرفت.

نظام حکومتی اسلام هم از روزگار نزدیک به زندگی پیامبر اکرم (ص)، تا انتهای خلافت خلفای راشدین، دچار تغییرات بسیار شد. در آغاز میان زندگی خلفای راشدین و مردم، فاصله و شکاف چندانی وجود نداشت اما با روی کار آمدن امویان، و به ویژه عباسیان و تبدیل درالخلافت به دربار، شکاف میان مردم و حکمرانان، به تدریج عمیق تر شد.

در این دوره، اعراب که با شعار برادری و برابری به ایران آمدند بودند، در اثر ثروت‌اندوزی، به قدرت رسیدند و رفتار دگرگونه پیش گرفتند که باعث شکل‌گیری شورش‌های بسیاری از جمله قیام ابومسلم، راوندیان، سنباد، به آفرید و نظایر این‌ها شد.

اما تشکیل حکومت‌های ایرانی مثل حکومت یعقوب لیث و سامانیان، نوعی رنسانس و بازگشت به عهد سامانیان به شمار می‌آید زیرا یعقوب و سامانیان، در برابر خلیفه عباسی ایستادند و ملیت و فرهنگ خویش را، معیار زندگی اجتماعی قرار دادند.

از سوی دیگر در جهان اسلام، اندیشه‌های سیاسی، با تکیه بر تجربه‌های موجود؛ یعنی خلافت و امامت شکل گرفت و از آن پس تمام کشورهای اسلامی و نیز کشورهایی که اسلام در آن‌ها نفوذ داشت، با این نظام سیاسی اداره شده است.

«اندیشه سیاسی در اسلام، بر پایه باورهای دینی و دستورهای قرآنی تدوین شده و ناگزیر برای خلیفه ویژگی‌هایی نظیر علم، عدالت، کفایت و سلامت حواس و اعضا، در نظر گرفته

شده» (راوندی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۳۴). اما برای امامت امام به دلیل باور به معصومیت او، به شایستگی‌هایی که در او هست و عموماً در خلیفه نیست، بسنده شده است.

در تاریخ اندیشه سیاسی مبتنی بر دین به صورتی بی محتوا تبدیل شد و کار به جایی رسید که در مورد آن گفتند: «خلافت حکومتی است ظالم و استبدادی و خلیفه از اختیارات نامحدود برخوردار است. در این حکومت وظیفه مردم، تنها اطاعت کردن است» (همان: ۱۳۶).

فردوسی و شاهنامه

فردوسی به سائقه روح بزرگ و احساسات میهن پرستانه و پاسداشت فرهنگ قومی خویش به سرودن شاهنامه پرداخت تا به هر قیمتی تاریخ نیاکان خویش را بازآفرینی و مردم را با هویت ایرانی خویش آشنا کند و بدین ترتیب اثری جاویدان از خود به یادگار گذارد. او پس از ختم شاهنامه آن را به دربار محمود غزنوی برد. محمود معاصر القادر بالله، خلیفه عباسی بود و برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود، به این خلیفه، پشتیبانی و حمایت او نیازمند بود. از سوی دیگر خلیفه هم که بساط حکومت سامانیان را با دسیسه برچیده بود، حضور محمود را در خراسان حافظ منافع خلافت در آن ناحیه می‌دانست. اگرچه محمود وانمود می‌کرد که مسلمان سنی مذهب و پایبند به باورهای دینی است، در عمل نشان داد که دلبستگی او «به مذهب تسنن، گزینشی مصلحتی و سیاسی است، نه مبتنی بر اعتقاد و ایمان راسخ.» (محبتی، ۱۳۸۸: ۱۱۳) به سخن دیگر محمود به رغم ظاهر سازی‌هایش، درد دین نداشت؛ بلکه برآن بود که به نام اشاعه دین، کشورگشایی و غارتگری کند و ثروت اندوزد.

فردوسی، پس از سروده شدن شاهنامه، آن نوشته را به دربار محمود برد، در حالی که او بر خلاف محمود مسلمان پاک دین و بی اعتقاد به کارهای متظاهرانه محمود بود. همین ناسازی، رابطه آنان را تیره کرد و فردوسی مجبور شد از دست محمود و عوامل حکومتش به شمال ایران بگریزد.

بسیاری از نقدهای سیاسی فردوسی از حکومت ناروای خلفای عباسی و عوام فریبی محمود غزنوی، سرچشمه می‌گیرد. زیرا یکی از انگیزه‌های فردوسی در سرودن شاهنامه «دادن الگویی مناسب برای اداره حکومت و رهبری جامعه و تبیین منطقی رابطه انسان، جهان، جهان آفرین و تفسیر موضع کرداری و گفتاری آدمی در قبال آن دو» (همان، ج ۱: ۵۳۴) بوده است.

پندنامه

پندنامه یا اندرزنامه یا نصیحت نامه، عنوان عمومی کتاب‌ها و رساله‌هایی عموماً کم‌برگ است که موضوعش پند و اندرز در باب مسایل اخلاقی، دینی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و به طور کلی «حکمت عملی» است. بنابراین می‌توان گفت این پندها محصول تجربه‌های خردمندان و اندیشه‌ورزان و هدایتگران قوم است که برای جلوگیری از تکرار تجربه‌ها، ثبت و به آیندگان سپرده شده است.

بسیاری از پندنامه‌ها از میان رفته ولی بخشی از محتوای آن‌ها، در آثار دوران بعدی بر جای مانده است. نکته در خور تأمل در این پندنامه‌ها این است که بسیاری از آن‌ها به فلاسفه یونان، پیامبران، امامان، شاهان، بزرگان دین و علم و اخلاق، نسبت داده شده است.

اصیل‌ترین پندنامه‌ها آن‌هایی است که پیش از اسلام و به زبان پهلوی نوشته شده است «اوشنر دانا» یکی از آن‌هاست که بعدها به زبان فارسی دری ترجمه شده است. رشید یاسمی این کتاب را در سال ۱۳۱۳ ترجمه و منتشر کرده است. (ر.ک: شریفی، ۱۳۸۷: ۲۱۲).

از این قبیل است اندرزهای آذر باد مهزسپندان که در قرن ۱۹ در بمبئی به چاپ رسیده است و اندرز خسروقبادان، که منسوب به خسرو انوشیروان است و ترجمه‌های متعددی از آن در دست است. (ر.ک: همان)

البته پندنامه نویسی در دوران اسلامی هم ادامه داشته است. مثلاً در میان آثار عطار مثنوی کم‌حجمی به نام «پندنامه» وجود دارد که راه و رسم زندگی اجتماعی و نحوه اداره کشور را نشان می‌دهد.

جامعه‌شناسی ادبیات

این پژوهش به یک اعتبار رویکردی جامعه‌شناسانه به شاهنامه است. زیرا «هرگاه یک اثر را با توجه به محیط و شرایط اجتماعی آن بررسی کنیم، آن را در حیطه نقد جامعه‌شناختی قرار داده-ایم.» (گورین، ۱۳۷۰: ۲۸۴).

در این گونه از نقد تأکید بر محتواست. اگرچه نمی‌توان در یک اثر ادبی بزرگ مثل شاهنامه صورت را نادیده انگاشت، موقتاً آن را از نظر دور نگه می‌دارند تا معنی و محتوای مورد نظر را بررسی کنند. بنابراین نقد اجتماعی، از مقوله نقدهای برون‌متنی است و ناگزیر کسانی که معتقدند ادبیات یعنی ادبیت، آن را برنمی‌تابند. اما به هر روی این شیوه نقد متون هم چنان در

صححه نقد محتوایی متون کارایی دارد. با این شیوه، متن ادبی در پرتو شرایط اجتماعی، تاریخی، اقتصادی و فرهنگی تحلیل و توصیف می‌شود. از آن جا که به گفته گلدمن «اثر ادبی یک جهان نگری و یک شیوه دیدن و احساس کردن جهانی مشخص از انسان‌ها و اشیا است» (مدرسی، ۱۳۹۵: ۴۷۲)، در سخن گفتن از آیین کشورداری، که مبتنی بر یک دید و نظر است، ناگزیر پای مباحث اجتماعی به بحث باز می‌شود.

بینامتنیت

نقد جامعه شناختی اثر ادبی، عملاً با حوزه بینامتنیت ارتباط دارد. زیرا به نظر می‌رسد این گونه از نقد ابزار مناسبی برای «فهم رابطه متقابل امر اجتماعی و امر متنی» است. (ر.ک: مکاریک، ۱۳۸۴: ۳۴۶) زیرا در نقد و نظریه ادبی «بینامتنیت مبتنی بر این اندیشه است که متن نظامی بسته، مستقل و خود بسنده نیست؛ بلکه پیوندی دو سویه و تنگاتنگ با سایر متون دارد.» (همان: ۷۲).

ایدئولوژی

در بررسی آیین کشورداری در شاهنامه، نمی‌توان به ایدئولوژی حاکم بر جامعه و نیز ایدئولوژی سراینده شاهنامه، بی‌توجه ماند. زیرا فردوسی، برای نقد شیوه‌های کشورداری، ناگزیر باید به یک ایدئولوژی متقابل با ایدئولوژی حاکم مجهز باشد. هم چنان که خواهیم دید فردوسی نه تنها در برابر ایدئولوژی جمشید (وقتی سرش پر فتنه شد)، ضحاک، کاووس که بیانگر ایدئولوژی حاکم بر نظام سیاسی است، می‌ایستد؛ بلکه در روزگار خویش هم به ایدئولوژی تحمیلی حکومت محمود تن نمی‌دهد. زیرا فردوسی شعوبی است با ایدئولوژی این جریان سیاسی، به میدان آمده است. به هر حال ایدئولوژی «نظامی از باورهاست که در میان اعضای یک گروه اجتماعی، مشترک است و بن‌مایه‌های شناختی اعضای آن گروه را در یک طرح واره منسجم و ساختمان، شکل می‌دهد.» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۳۴۹)

از این گذشته، فردوسی که در پشت زبان خود پنهان است. از رهگذر زبان دانسته یا ندانسته ایدئولوژی خویش را با مخاطب در میان می‌گذارد، زیرا «زبان در سطوح مختلف حامل ایدئولوژی است و به ایدئولوژی شکل می‌دهد و از آن سو از آن شکل می‌پذیرد.» (همان: ۳۴۵)

ایدئولوژی و قدرت

در سخن گفتن از نظام‌های سیاسی و شیوه‌های کشورداری، که با بهره‌گیری از «قدرت» روایی می‌یابند، اشاره به قدرت، چپستی آن و نحوه اعمالش در اداره امور کشور، ضرورت می‌یابد.

قدرت در لغت به معنی توانایی بدن برای انجام کار است. قدرت در معنی اجتماعی اش به معنی سلطه بر نظام سیاسی و امکان تحمیل اراده یک فرد بر رفتار و کنش دیگران» (انوری، ۱۳۸۵: ۱۷۰۱) است. قدرت سیاسی که از لوازم اصلی حکومت است، به تدریج و طی سالیان شکل می‌گیرد و نهادینه می‌شود: قدرتی که در شاهنامه با آن مواجهیم، ناشی از ابزار تولید اصلی جامعه‌ی عنی زمین است. در شاهنامه، پس از دوران جمشید شاهان، کمابیش، نماینده زمین داران بوده‌اند.

در چنین حکومت‌هایی قدرت، رفتاری دوگانه دارد. زیرا از سویی امنیت ایجاد می‌کند و از هجوم بیگانگان به کشور و از تعدی صاحبان زمین به رعیت ممانعت می‌کند و از سوی دیگر، به آن دلیل که قدرت اگر اعمال نشود قدرت به شمار نمی‌آید، راه ستم پیش می‌گیرد و رعایا را برای وادار کردن به فرمانبرداری، به راهی که خود می‌خواهد می‌برد و حقوقشان را پایمال می‌کند.

قدرت سیاسی در همه جا، ناشی از دو قطبی بودن جوامع است: قطبی که فرمان می‌راند و قطبی که فرمان می‌برد. در چنین جوامعی مطابق نظر میشل فوکو، «ظلم و قدرت هم زمان همه اجتماع را به صورت یک کل یک پارچه در سیطره و سلطه خود می‌گیرد.» (ڈرپر، ۱۳۹۲: ۷۸)

بحث

فردوسی در بیان آیین کشورداری، با دو مسأله حاضر و غایب مواجه بوده است: آن چه در مآخذ شاهنامه از زندگی سیاسی ایران زمین و شاهان به مثابه مراکز قدرت و اداره‌کننده کشور و عمال و اطرافیان آنان که در کشورداری، مشاور و دستیار او بوده‌اند، ثبت شده و اینک در اختیار او قرار دارد و واقعیت‌های سیاسی موجود که اینک پیش روی اوست و آن را احساس و ادراک و در آن زندگی می‌کند. تمام این‌ها از رهگذر زبان او به خواننده شاهنامه منتقل می‌شود. زیرا او مثل هر شاعر و حماسه‌پرداز دیگر در همان حال که به آفرینش اثر خود از طریق زبان مشغول است، به معنی و مدلول نشانه‌هایی که به کار می‌برد نیز، توجه دارد و می‌داند که هر یک به چیزی واقعی، یا حتی آرمانی، در جهان خارج ارجاع می‌دهند و سبب ارتباط او با مخاطبان می‌گردد. به سخن دیگر او حتی در آفرینش هنری خود به نقش ارتباطی زبان، که مهم‌ترین نقش آن به شمار می‌آید، عنایت دارد.

زیرا او به راستی باور دارد که زبان برای ایفای نقش‌هایش، و از جمله نقش ارتباطی خود ناگزیر باید در یک نظام ارتباطی قرار گیرد. البته «نباید فراموش کنیم که این ارتباط براساس واقعیت است.» (نجفی، ۱۳۷۱: ۴۱) به سخن دیگر «معنای زبان و حتی علت وجودی آن واقعیت بیرونی است.» (همان)

۳۲۹

به هر روی فردوسی در تصویری که از آیین کشورداری ارائه کرده، «واقعیت» و «آرمان» را به هم آمیخته است. زیرا آن چه به مثابه واقعیت پیش‌رو، تجربه می‌کند، چیزی تلخ و گزاینده است و آن چه در نامه شاهان، شاهنامه، می‌خواند، شکل بهتری از چیزی است که او می‌خواهد به جای آن واقعیت بنشیند. البته با توجه به فرهیختگی و خردی که در فردوسی سراغ داریم، تردیدی باقی نمی‌ماند که او در آرمان هم واقعیت را فراموش نمی‌کند و از سنجش کشورداری نیک و بد، باز نمی‌ماند و همواره با نگاهی نقدگرایانه به آن می‌نگرد. به باور ما آن چه او را به سوی آرمان‌های کشورداری سوق می‌دهد، همان طرز تلقی پندنامه نویسان است که، در بیان واقعیت‌ها جانب آرمان را می‌گیرند و چیزی را که می‌خواهند باشد، به جای چیزی که واقعا هست، می‌گذارند.

در این جا برخی از پندهایی را که عمدتاً با کشورداری مرتبط است، با سخنان فردوسی می‌سنجیم تا تأثیرپذیری او از پندنامه‌ها، در محدوده‌ای کوچک، آشکار گردد.

دادگری

شاهنامه را «حماسه داد» نامیده‌اند زیرا فردوسی در سراسر شاهنامه، بر اجرای دادگری در تمام امور کشورداری و زندگی مردم اصرار ورزیده است. در جاویدان خرد آمده که درباره هیبت نافع پادشاهان در مورد مردم و کشور گفته آمده است که سودمندترین هیبت شاه «هیبت عدالت و زهت و رفع قباحت‌های بدان و اهل فتنه» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۹۲)، است. به دلیل وجود نوشته‌های بسیار درباره داد و دادگری در شاهنامه، اشارتی کوتاه بدان، کافی است:

اگر دادگر باشی و پاک دین زهر کس نیابی به جز آفرین

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۰۹)

تو اکنون همی کوش و با داد باش چو داد آوری از غم آزاد باش

(همان: ۱۰۵۶)

اگر دادگر باشی و سرفراز نمائی و نامت بماند دراز

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۵۰۲)

همان شاه بیدادگر در جهان
به گیتی بماند از نام بد
نکوهیده باشد به نزد مهـ
همان پیش یزدان سرانجام بد

(همان: ۴۳۵)

فردوسی براین باور است که بیدادگری نه تنها روزگار انسان را تباه می‌کند؛ بلکه بر طبیعت هم اثر می‌گذارد و آن را از مسیر اصلی اش خارج می‌سازد:

ز بیدادی پادشاه جهان
نزیاید به هنگام در دشت گور
همه نیکویی‌ها شود در نهان
شود بچه باز را دیده کور
ببرد ز پستان نخجیر شیر
شود در جهان چشمه آب خشک
ندارد به نافه درون بوی، مشک

(همان: ۳۱۵)

اگر بر آن باشیم که هیچ خردمندی ستم نمی‌کند، دادگری ناشی از خردمندی حاکم خواهد بود.

خرد و خردمندی

خرد به معنی عقل و ادراک و فهم و نگرشی عقل‌گرایانه و خردمندانه، به مسایل است. بنابراین خردمندی رفتاری مبتنی بر عقل و خرد است.

پندنامه نویسان بر خرد، خردورزی و رفتارهای خردمندانه، بسیار پای فشرده، و گفته‌اند «دانایی را تای نیست» (آسانا، ۱۳۷۱: ۸۵) و «جدا از اندیشه سخن مگو» (همان: ۱۰۳) زیرا «دانش و کاردانی گیتی و فرهنگ و آموزش در هر پیشه و همه ترتیبات امور مردم روزگار به خرد باشد» (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۷۲) و «هر انسان که از خرد بهره‌وری بیش تر دارد، بهره‌اش از بهشت بیشتر است.» (همان: ۷۴)

هم چنان که می‌دانیم فردوسی همواره به خردمندی و خردورزی ستوده شده است و در باب خردگرایی شاهنامه، بحث‌های فراوانی میان محققان در جریان بوده است. ما در این جا به نمونه‌هایی اندک در پیوند با خرد شاه و کشورداری، بسنده می‌کنیم:

خرد افسر شهریاران بود
خرد زیور نامداران بود

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۳۸۳)

هر آن نامور کاو ندارد خرد
ز تخت بزرگی کجا برخورد
(همان: ۱۴۱۳)

خردمند باید دل پادشاه
که تیزی و تندی نیارد به
(همان: ۲۶۰)

فردوسی به آدمیان توصیه می‌کند که به خرد بگرایند و آن را چراغ راه زندگی قرار دهند. زیرا
خرد چشم جان است چون بنگری
تو بی چشم شادان جهان نسپری
(همان: ۲)

علم و فرهنگ

انسان حیوان ناطق و تنها اندیشنده جهان است. اما تمام عظمت او در گرو اندیشه‌ورزی اوست زیرا به گفته مولانا، انسان بدون اندیشه‌ورزی چیزی جز مشتی «استخوان و ریشه» نیست. (ر.ک: مولوی، ۱۳۸۲: ۱۹۲)

اما اندیشه‌ورزی او بر پایه دانش، که فضیلت اوست، استوار گشته است. فردوسی دانایی را ثمره دانش می‌داند و آن را می‌ستاید. او به درست دانایی را توانایی انسان به شمار می‌آورد: «توانا بود هر که دانا بود.» (فردوسی، ۱۳۸۲: ۱) در پندنامه‌ها به علم، فضیلت و دانشوری اشاره‌هایی وجود دارد و در خطاب به انسان می‌گویند: «خوب گوش ده به علما و نغز سخنان، از ایشان فراگیر و یاددار» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۴۸)

فردوسی، بی‌گمان یکی از بزرگترین دانش دوستان به شمار می‌آید و در هر فرصتی آدمی را به فراگیری آن فرامی‌خواند:

نگه کن به جایی که دانش بود
ز داننده کشور به رامش بود
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۲۸۷)

ز پر مایگان کاردانی گزین
که باشد ز کشور براو آفرین
(همان: ۱۲۸۷)

ز دانا پرسید پس دادگر
چنین داد پاسخ بدو رهنمون
که فرهنگ باشد ز گوهر فزون
(همان: ۱۵۳۱)

گهر بی هنر زار و خوار سست و سست ————— ته فرهنگ باشد روان تندرست
(همان: ۱۵۳۱)

ترک سنت‌ها و رفتار خلاف قاعده

۳۳۲

بهره‌مندی یا محرومیت از نعمت‌های جهان، حاصل عملکرد نیک یا بد فرمانروایان و اجرای قوانین درست یا نادرست سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. می‌توان بر آن بود که دیرینه سال-ترین قوانین سیاسی جوامع بشری، برخاسته از سنت‌های نیکی است که خردمندان آن جوامع زندگی را بر پایه آن بنا کرده‌اند. این سنت‌ها براساس نیازهای مردم پدیدار شده و در رفع آن‌ها کارساز بوده است. این سنت‌ها را می‌توان قانون‌های پنهان جامعه‌های ابتدایی به شمار آورد. این سنت‌ها را تنها خودکامگان برای سلطه بیشتر بر مردم، به هم می‌زنند تا با جایگزین کردن قوانین تحمیلی خود، به آن چه اراده کرده‌اند، دست یابند. بنابراین مردم در حد توان در برابر این سنت‌های ناخوش می‌ایستند و بر بانی آن لعن و نفرین می‌فرستند. گاهی جماعتی در کشوری سنت‌های حسنه را نادیده می‌گیرند و به خود و دیگران ستم می‌کنند. در این حالت شاه موظف است که این سنت شکنان را تعذیب کند. «گفت چه چیز مکروه‌تر خواطر ملوک راست؟ گفتم این که ملجأ شوند که ترک سستی کنند و مضطر شوند که خلاف قاعده‌ای نمایند و این که امور ایشان مستقیم و راست نشود، مگر به عقوبت مردم.» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۶۷)

و در پندنامه‌ها می‌خوانیم که سودمندترین شاه برای مردم کسی است که به قواعد مورد علاقه مردم و سودمند به حال آنان احترام گذارد «فایده انسان ترین پادشاهان به رعیت، پادشاهی است که عمل کند به قاعده و طریقه مقرر که پسندیده و معروف و مشهور بوده، در میان ایشان به خوبی، و عامل گرداند بهترین ایشان را و نگاه دارد خون‌های رعیت را ریختن و نیست کند دشمن را از بین خود.» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۸۵)

فردوسی متناسب با اندیشه‌های عصر زمین داری، بر رسم و آیین پیشینیان تاکید بسیار دارد. به سخن دیگر پذیرش تغییر، در نظامی که از آن سخن می‌گوید بسیار سخت است. بنابراین بر بی‌تغییر ماندن آن تاکید دارد:

چو آیین شاهان به جای آوری ————— بدان را به دیـن خدای آوری
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۵۹۰)

بنابراین به شاهان بد، مثل ضحاک و کاووس که این رسم و آیین را نادیده می‌گیرند و آیینی نو پیش می‌آورند می‌تازد:

وز آن رسم‌های بد اندر خودش
ز بیدادگر شاه وز لشکرش
(همان: ۲۷)

تو دل را مگردان ز آیین و راه
به کاوس گفت ای جهان دارشاه
(همان: ۴۱۹)

آزمندی

آزمندی در تمام آیین‌ها نکوهیده است. اما دیو آز غالب مردم، به ویژه قدرتمندان را افسون می‌کند و به دام می‌کشد. بدیهی است که انسان نیازهایی دارد که باید برآورده شود. اما آن چه افزون بر دنیا گرد می‌آورد، در حقیقت از آن او نیست. زیرا وجود آدمی ظرفی است که مثل هر ظرف دیگری، مظروفی معین را تاب می‌آورد و هر چه افزون بر آن باشد، سر ریز می‌کند و جز زحمت دل، عذاب روح و اضطراب و آشفتگی حاصلی ندارد.

گربریزی بحر را در کوزه‌ای
چند گنجد قسمت یک روزه‌ای
(مولوی، ۱۳۸۳: ۵)

فردوسی از زمره «ارباب معرفت» است و ناگزیر جز به معنای زندگی به چیزی نمی‌اندیشد. او آزمندی را آفت جوامع بشری می‌داند و آن را در شاهان زشت‌ترین صفت می‌شمارد. زیرا بر این باور است که حرص آنان را کور و کر می‌کند و توان استماع حرف مردم را از آنان سلب می‌کند. فریدون خطاب به برادران برادرکش می‌گوید:

به تخت خرد بر نشست آرتان
چرا شد چنین دیو انبازتان
بترسم که در جنگ این ازدها
روان یابد از کالبدتان رها
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۵۸)

اما پیر خرد می‌گوید:

که چون آز گردد ز دل‌ها تهی
چه آن خاک و آن تاج شاهنشهی
هنر جوی و تیمار بیشی مخور
که گیتی سپنج است و بر ما گذر
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۵۸)

توانگر بود هر که را آز نیست
خنک بنده کش از انبار نیست

(همان: ۱۴۸)

خشم

خشم، یکی از عواطف انسانی و ابزاری لازم برای زیستن و بقای نفس است. اما اگر از آن در جای خود استفاده نشود، رفتار آدمی را از اعتدال بیرون می‌برد.

خشم صفتی ذاتی نیست؛ بلکه محصول روابط نادرست با دیگران است. به سخن دیگر به گفتهٔ اریک «فروم، خشم در انسان خصیصه‌ای ریشه دار نیست، واکنشی بسته به وضعیت است.» (مزلو، بی تا: ۴۴) خشم عموماً با شهوت و حرص همراه یا به تعبیر بهتر نتیجهٔ آنهاست. از آن جا که خشم تعادل روحی را به هم می‌زند و زمینه‌ساز رفتارهایی می‌گردد که پس از فروخوردن خشم، ندامتی آزاردهنده و جبران ناپذیر در پی خواهد داشت، از هر که صادر شود ناپسند است. اما از شاهان که خشمشان با جان مردم بازی می‌کند، ناپسندیده تر خواهد بود.

در پندنامه‌ها از خشم، به ویژه دربارهٔ فروخوردن آن و شکیبایی در هنگام عارض شدن آن، نکته‌های درخوری یافت می‌شود. خردمندان پیشین خشم را «بدسلطه‌تر و ناسپاس‌تر» عارضه می‌دانند (ر.ک: آسانا، ۱۳۷۱: ۱۲۷) در همین پندنامه می‌خوانیم که «با مرد خشمین همراه مباش.» (همان: ۱۰۱)

فردوسی، با توجه به عواقب ناخوشایند و حتی تباہ‌کنندهٔ خشم، معتقد است که مردم، به ویژه فرمانروایان باید خشم خویش را فروخورند تا از پشیمانی ناشی از آن که فایده‌ای ندارد، در امان بمانند. به باور او حتی نباید به دشمن هم خشم گرفت:

درشتی مکن با گنه‌کار نیز که بی رنج شد مردم از گنج و چیز

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۸۱۴)

شتابزدگی و میانه روی

زندگی حرکت و پویایی است و هرکه خود را با این حرکت هماهنگ سازد، نسبت به کسانی که می‌خواهند از آن پیشی گیرند و یا به هر دلیل از آن عقب می‌مانند، توفیق بیشتری دارند. اینان خردمندانه دریافته‌اند که «کارهای عالم را و عقبی را، جمله را، هرکه شتاب کرد و اوّل کار مبالغه نمود، آن کار میسرش نشد.» (مولوی، ۱۳۷۰: ۴۴)

بزرگمهر هم از میانه روی در تمام کارها سخن گفته است. (رک: ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۴۷ و ۵۵) و می‌افزاید «بهترین خلقها و خوی‌های پادشاهان وقار و تمکین و آهستگی است در کارها.» (همان: ۸۶)

فردوسی بر آهستگی و اعتدال و میانه‌روی در میان مردم و در امر کشورداری تأکید بسیار دارد. نمونه‌های زیر از آن دست است.

ز دانا شنیدم یکی داستان
خرد شد برآن نیز هم داستان
که آهسته دل کم پشیمان شود
هم آشفته را هوش درمان شود
شتاب و بدی کار اهریمن است
پشیمانی جان و رنج تن است
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۳۶۸)

ز راه خرد ایچ گونه متاب
پشیمانی آرد دلت را شتاب
(همان: ۱۲۴۱)

میانسه گزینی بمانی به جای
خردمند خوانند و پاکیزه رای
(همان: ۱۲۲۵)

مشورت

برگزیدن این یا آن شیوه برای انجام امور کشورداری، اگرچه ممکن است بر اثر دانش شاه و خبرگی‌اش در مسایل باشد، انتخابی کاملاً درست نخواهد بود. زیرا هیچ کس نمی‌تواند بر تمام کارها وقوف و آگاهی کافی به دست آورد و ناگزیر باید با خردمندان و کارآگاهان دیگر مشورت کند.

در اندرزهای کسری قباد آمده است که «سودمندترین چیزها عاقل را مشورت کردن با علما و دانایان است.» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۷۸)

بی‌تردید مشورت به استقلال رای هیچ کس لطمه‌ای وارد نمی‌آورد؛ بلکه رأی او را به دلیل همراه شدن خردهای دیگر با آن، تقویت می‌کند. فردوسی در جاهای مختلف شاهنامه، بر مشورت، به ویژه برای شاهان تأکید بسیار دارد:

همته رای با کاردانان ز نیم
به تدبیر پشت هوا بشکنیم
ز دستور پرسیم یک سر سخن
چو کاری نو، افکند خواهیم، بُن
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۳۰۸)

مزن رای جز با خردمند مرد از آیین شاه پیشین مگرد
(همان: ۱۲۴۱)

هم‌نشینی

یکی از عوامل تاثیرگذار بر منش انسان هم‌نشینی با انسان‌های نیک یا بد است. از آن جا که این تاثیرپذیری قطعی است، همان بهتر که از هم‌نشینی با بدان، ناهلان، فرومایگان، توطئه‌گران و ... پرهیز و به جای آن مصاحبت با خردمندان، آگاهان و اهل دانش و معرفت را برتر شناسد. در پندنامه‌ها به طور کلی و گاه به طور اخص برای فرمانروایان، مصاحبت با دانایان توصیه شده است: «پیشگاه مرد دانا را گرامی دار. از او سخن پرس از او (به) شنو» (آسانا، ۱۳۷۱: ۱۰۲) در مینوی خرد هم مشخصاً از هم‌نشینی شاه با دانایان سخن گفته شده است: «پادشاهان را مصاحبت با دانایان و نیکان سودمندتر است.» (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۳۵) و او را از هم‌نشینی با افترا زندگان و دورویان، برحذر داشته اند. (ر.ک: همان)

در شاهنامه به شاهان توصیه می‌شود که با خردمندان، عالمان و موبدان هم‌نشینی کنند و از بی‌خردان و تباه کاران پرهیزند:

سخن چین و بی دانش و چاره گر
ز ندادن نیابی جز از بدتری
نباید که یابند پیشت گذر
نگر سوی بی دانشان ننگری
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۲۴۰)

تقدیر

یکی از دوگانی‌های ذهن بشر که بر پندار و کردار او اثر می‌گذارد، انتخاب یکی از دو سوی تقابل جبر با اختیار است. اگرچه در گذشته مرزبندی میان این دو امری متداول بوده، بعدها خردمندان به آمیزش این دو در تمام کارهای زندگی رأی داده‌اند. شاهنامه اگرچه بر کنش‌های انسانی بنا نهاده شد است و از تلاش و کوشش آنان برای ساختن جهانی نو و متفاوت خبر می‌دهد. کار انسان‌های شاهنامه در سیر از ارسطو، به تاریخ به تلاش کودک برای به پای خاستن و راه رفتن، می‌ماند او تلوتلو می‌خورد، می‌افتد و آزار می‌بیند. آسان‌تر و بی‌دردس‌تر آن است که از تلاش برای برخاستن و برداشتن نخستین گام‌ها دست بردارد. اما به کوشش ادامه می‌دهد و سرانجام موفق می‌شود.» (شولتس، ۱۳۶۹: ۳۹)

فردوسی، لابد باتأثیرپذیری از اندیشه‌های حاکم بر جامعه او دست کم در نظر، جبر را بر زندگی انسان حاکم می‌بیند. به همین دلیل شاهنامه صحنه «نمایش سلطه تقدیر بر زندگی انسان و جهان است و در هیچ یک از آن‌ها انسان به آزادی دست نمی‌یابد.» (سرامی، ۱۳۹۸: ۶۱۸) زیرا فردوسی باور دارد که تقدیر مشیت الهی است.

جز از خواست یزدان نباشد سخن
چنین بود تا بود چرخ کهن
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۷۳۹)

جهاندار گیتی چنین آفرید
چنان کوه چماند ببايد چمید
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۷۳۹)

یزدان بود زور، ما خود که ایم
بریمن تیره خاک اندرون، بر چه ایم
(همان: ۵۵۵)

گذشته از این چه بسا او زیر نفوذ خداینامک‌ها که از پندنامه‌ها تاثیر بسیاری پذیرفته بودند، قرار داشته و به گونه‌ای ناخودآگاه به بازگویی آن‌ها پرداخته است.

در مینوی خرد آمده است که «کار جهان همه به تقدیر و زمانه و بخت مقدر (پیش) می‌رود...» (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۴۲)

و نیز وقتی پرسیده می‌شود که «کدام یک از سعادت‌ها افضل و بهتر از همه سعادت‌هاست» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۶۹)، در پاسخ گفته می‌شود موافق آمدن قضا و قدر با اراده و خواهش انسان. برای جلوگیری از دراز شدن سخن، به ابیات زیر بسنده می‌شود:

کسی را که خواهد کند ارجمند
ز پستی برآرد به چرخ بلند
دگر ماند اندر بد روزگار
چو نیکی نخواهد بدو کردگار
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۵۱۷)

توجه به حال و روز مردم

انسان به تعبیر مولانا «عظیم چیز است و در وی همه چیز مکتوب است.» (مولوی، ۱۳۷۰: ۲۸) این انسان به دلیل آن که قدرتمندان او را مستقل و سالم نمی‌خواهند و بر عکس او را بنده و برده می‌شمارند «رعیت» نامیده می‌شود. لابد به این دلیل که برایش «راعی» که همان مالک و شاه است، در نظر گرفته‌اند. بدیهی است که از وقتی انسان به بند کشیده شد و آزادی ذاتی اش را از دست داد، به رعیت تبدیل شد و دیگر قادر به دفاع از حقوق خود نبود، خردمندان که

شاهد رنج بسیار او بودند، از صاحبان زمین و تاج و تخت خواستند که احوال او را مراعات کنند.

شاهنامه، اساساً قصه تاریخ اساطیری ایران است و در این قصه، بیشتر شاهان، پهلوانان، درباریان وابسته به حکومت، را در صحنه می‌بینیم و مردم اساساً در حاشیه قرار دارند. و تنها هنگامی که جنگ یا خطرهای دیگر پیش می‌آید، خیل عظیم آنان را که به میدان‌های نبرد رانده شده‌اند، می‌بینیم.

در شاهنامه، شاهان با توجه به رعیت‌پروری و رعیت‌آزاری شان، به دو دسته نیک و بد تقسیم می‌شوند. از دید پندنامه‌نویسان بدترین شاه کسی است «که نتواند کشور را ایمن و مردمان را بی‌ستم دارد.» (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۴۹) یا وقتی که شاه «مردم دوست تر و زمانه سنج تر و در نیکی به مردمان کردن، به آیین تر باشد.» (آسانا، ۱۳۷۱: ۱۳۶)، شایسته تکریم است. پس معیار نیک و بد شاهان «تربیت ملک و غم خواری مردم و نیکویی» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۷۹)، است.

فردوسی، بی‌هیچ تردیدی شاعری انسان دوست و مردمی است و چون پا به پای رعیت رنج کشیده و با درد آنان آشناست، در اثر خویش، از حال مردم و نیاز به توجه خاص به آنان سخن گفته است. نمونه‌های زیر از آن دست است:

همه راد با مردم خویش باش
به هر جایگه یار درویش باش
فردوسی بر آبادانی کشور که سبب رفاه حال مردم می‌شود، تاکید بسیار دارد و شاهانی را که در این راه گام بر می‌دارند، می‌ستاید.

زمین چون بهشتی شد آراسته
ز داد و ز بخشش پر از خواسته
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۴۲۵)

چو جَم و فریدون بیاراست گاه
جهان شد پر از خوبی و ایمنی
ز بد بسته شد دست اهریمنی
(همان: ۴۲۵)

ز نیکی فرومایه را دور دار
همه بیدادگر مرد مگذار کار
(همان: ۱۶۸۱)

همه گوش و دل سوی درویش دار
همه کار او چون غم خویش دار

(همان: ۱۶۰۱)

دنیا

دنیا صحنه زندگی بشر است. بنابراین نمی‌توان و نباید آن را نادیده انگاشت و هیچ خردمندی را نمی‌شناسیم که دیگران را به ترک دنیا ترغیب کرده باشد؛ بلکه حرف آنان این است که باید از وابسته شدن به آن پرهیز کرد زیرا پرداختن بیش از حد به این «صحنه»، ما را از ایفای «نقش» انسانی مان باز می‌دارد. بنابراین باید پذیرفت که «به عینه کار عالم به موج دریا می‌ماند، یا خود موج دریاست و عاقل هرگز در دریا عمارت نسازد و نیت اقامت نکند» (نسفی، ۱۳۷۷: ۹۸)

فردوسی به همین اعتبار در ابیات بسیاری ما را از دل‌بستگی و وابستگی به دنیا برحذر می‌دارد. اگرچه او خود با درک هستی از جهان و آن چه در آن می‌گذرد، می‌داند که وابسته شدن به جهان مانع از معنی دادن به زندگی است. اما با توجه به مآخذی که در اختیار داشته، می‌توان بر آن بود که از نفوذ کلام پند نامه نویسان، در باب ترک دنیا، برکنار نمانده است. آذرباد درباره دنیا می‌گوید: «سهل دان دنیا را در جنب آخرت و معاد و خوارشمار، بلکه این روزگار را در برابر پیش آمدن آن روزگار، هیچ انگار و فرو بر به عمق این کار نظر و فکر خود را. گرمی دار فکر معاد نیک و بد را.» (ابن مسکویه، ۲۰۳۵: ۵۲)

فردوسی در بی‌اعتباری دنیا بسیار سخن گفته است. او خردمندانه به کار و بار جهان نگریسته و به این باور رسیده است که، جهان گذران است و وظیفه انسان آباد کردن آن و باقی گذاشتن نام نیک از خود است.

نماند چنین دان جهان برکسی
درو شادکامی نیابی بسی

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۴۷)

دل اندر سرای سپنجی مبند
که پر خون شوی چون بپایدت کند

(همان: ۵۶۱)

ترا زین جهان شادمانی بس است
کج‌ا رنج تو بهر دیگر کس است

سو رنجی و آسان دگر کس خورد
سوی گور و تابوت تو ننگرد

(همان: ۳۹۸)

جان سر به سر حکمت و عبرت است
چرا بهر من زو همه غفلت است

(همان: ۳۴۵)

آشتی بهتر از جنگ

شاهنامه، حماسه است و حماسه داستان پهلوانی هاست و ناگزیر در این کتاب اصلی‌ترین مساله جنگ است تا در آن پهلوانی‌ها آشکار گردد. اما جنگ‌ها سرانجام به ویرانی کشور و تخریب مزارع و کشته شدن آدمیان می‌انجامد که پس از فروکش کردن جنگ مصائب زیان بارش، به سراغ جنگ جویان می‌آید و دو راه پیش روی آنان قرار می‌دهد: انتقام‌گیری یا صلح. بنابراین هیچ خردمندی جنگ را، به رغم ناگزیری از آن در برخی شرایط، در تقابل با صلح، بر نمی‌گزیند. در منابع فردوسی هم اشاره‌های بسیاری به پرهیز از جنگ دیده می‌شود: «آشتی کردن بهتر است، نه جنگ کردن.» (آسانا، ۱۳۷۱: ۱۱۹)

فردوسی، در شرایط عادی، تردیدی در ترجیح نهادن صلح بر جنگ، به خود راه نمی‌دهد. اما می‌بیند که بی‌خردان و جنگ‌افروزان، همواره، بر صلح خواهان، سلطه یافته و جنگ‌های خونینی به راه انداخته‌اند:

عنان بزرگی هر آن کس که جست
نخستین بیاید به خود دست شست
اگر خود کشد یا کشندش به درد
به گرد جهان تا توانی مگرد
(همان: ۴۸۴)

بیاورد و بنمود و با شاه گفت
تو را آشتی بهتر آید ز جنگ
چنین رنج دشوار آسان کنیم
که بر خویشان درد نتوان نهفت
فراخی مکن بر دل خویش تنگ
به آید که جان را هراسان کنیم
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۱۲)

زیرا در نهایت

ز جنگ آشتی بی‌گمان بهتر است
نگه کن که گاوت به چرم اندر است
(همان: ۵۵۶)

شکر و ستایش خدا

با توجه به این باور دیرینه سال که «دین و دولت توامان اند»، شاه ستوده شاهی دیندار است و شاهان ستمگر، تنها وقتی که به خدای خویش ناسپاس می‌گردند، ستمگری آغاز می‌کنند. به گفته بزرگمهر «بهترین پادشاهان کسی است که بیش از دیگران شکر الله تعالی می‌کند و بیش از دیگران حکم به حق می‌کند.» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۴۷)

نیایش شاهان در شاهنامه موضوعی گسترده است و «بالغ برهزار بیت شاهنامه ویژه این سخنان است. [اما این] نیایشگری‌ها یکنواخت و تکراری است» (سرامی، ۱۳۶۸: ۲۸۱) و عموماً حول محور یگانگی و دانایی و توانایی خداوند می‌چرخد:

بر آن آفرین کافرین آفرید
مکان و زمان و زمین آفرید
هم آرام از اویست و هم کار ازو
هم انجام ازویست و فرجام ازو
سپهر و زمین و زمان کرده است
کم و بیش گیتی برآورده است
ز خاشاک ناچیز تا عرش راست
سراسر به هستی یزدان گواست
(همان: ۱۲۳۲)

اما شاهان خدای را از آن جهت می‌ستایند و شکر می‌گزارند که به آنان «فرّه» شاهی عنایت کرده و آنان را به مردم فرمانروا ساخته است:

ز من بگسلد فره ایزدی
گر آیم به کژی و راه بملدی
سپاسم ز یزدان که او دادفر
همان گردش اختر و پای پر
(همان: ۸۳۰)

بدان داد ما را کلاه بزرگ
که بیرون کنیم از رمه میش گرگ
سوی راه یزدان بیاریم چنگ
برآزاده، گیتی نداریم تنگ
(همان: ۸۹۰)

نتیجه گیری

با توجه به آن چه گفته شد. معلوم می‌گردد که فردوسی حکومت را پدیده‌ای ضروری برای جامعه می‌داند و به رابطه آن با دین باور دارد. اگرچه تمام شاهنامه بر تقابل اهورا و اهریمن بنا شده، او به مثابه حماسه‌سرایی مسلمان این تقابل را به سرچشمه واحد بر می‌گرداند و به اطاعت تام و تمام شاهان از خداوند تأکید می‌ورزد. بنابراین اگرچه نه در عمل، دست کم در «نظر» به نوعی از جبرگرایی می‌رسد.

فردوسی در بحث کشورداری به عناصر متعددی توجه داشته و در باب آن‌ها بسیار سخن گفته است. ما از میان آن همه به برخی عناصر که رابطه نزدیک‌تری با عنوان مقاله دارد، به اختصار اشاره کرده و به این نتیجه رسیدیم که

- وجود حکومت، فارغ از چه گونگی اش، برای جامعه امری ضروری است.

- میان حکومت و دیانت رابطه‌ای مستقیم وجود دارد.
- شاه در مرکز قدرت ناشی از دین و دولت قرار دارد.
- شاه آرمانی فردوسی دادگر است، خردمند است، ترک سنت نمی‌کند، آزمند نیست، خشم خود را فرو می‌خورد، شتابزدگی نمی‌کند، با دانشی مردان همنشین می‌شود و با آنان مشورت می‌کند. اما در نهایت تقدیرگراست.
- این شاه به دنیا به قدر نیاز توجه می‌کند. به همین دلیل صلح را بهتر از جنگ می‌داند.
- شاهی از این دست خدای را به خاطر فرّی که به او عنایت کرده ستایش می‌کند.

منابع

کتاب‌ها

- ابن مسکویه. (۲۵۳۵). *جاویدان خرد*، مترجم تقی‌الدین محمد شوشتری، به اهتمام بهروز ثروتیان، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.
- انوری، حسن. (۱۳۸۵). *فرهنگ فشرده سخن*، تهران: سخن.
- آسانا، جاماسب جی، (گردآورنده). (۱۳۷۱). *متون پهلوی*، گزارش سعیدعریان، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی.
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- ڈرپر، مریم. (۱۳۶۲). *سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی*، تهران: نشر علم.
- راوندی، مرتضی. (۱۳۸۶). *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد ۴، تهران: نگاه.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۶۸). *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: علمی و فرهنگی.
- شریفی، محمد. (۱۳۸۷). *فرهنگ ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ نشر نو.
- شولتس، دو آن. (۱۳۶۹). *روانشناسی کمال*، مترجم گیتی خوشدل، تهران: نشر نو.
- فتوحی رود معجنی، محمود. (۱۳۴۳). *سبک‌شناسی*، تهران: انتشارات سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). *شاهنامه*، بر پایه چاپ مسکو، تهران: هرمس.
- گورین، ویلفرد. ال و دیگران. (۱۳۷۰). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، مترجم زهرا میهن خواه، تهران: اطلاعات.
- محبّتی، مهدی. (۱۳۸۸). *از معنا تا صورت*، جلد ۱، تهران: انتشارات سخن.

مدرّسی، فاطمه. (۱۳۹۵). فرهنگ توصیفی نقد و نظریه‌های ادبی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

مزلو، آبراهام. (بی تا). روان شناسی عشق ورزیدن، مترجم شیوا رویگران، بی جا: بی نا.
مکاریک، ایرناریما. (۱۳۸۴). دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، مترجمان مهران مهاجر، محمد نبوی، تهران: آگاه.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۰). گزیده فی‌مافی، حسین الهی قمشه‌ای، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۲). مثنوی، تهران: هرمس.

میرباقری فرد، سید علی اصغر، و دیگران. (۱۳۸۱). تاریخ ادبیات ایران، تهران: سمت.

مینوی خرد. (۱۳۶۴). مترجم احمد تفضلی، تهران: توس.

نجفی، ابوالحسن. (۱۳۸۲). مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، تهران: نیلوفر.

نسفی، عزیز الدین. (۱۳۷۷). کتاب الانسان الكامل، تهران: طهوری.

وحید، فریدون. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی، تهران: سمت.

References

Books

- Anuri, H. (2006). *Sokhnar Condensed Dictionary*, Tehran: Sokhnar. [In Persian]
- Asana, J. J. (Compiler). (1371). *Pahlavi texts*, reported by Saeed Arian, Tehran: National Library of the Islamic Republic. [In Persian]
- Dorper, M. (1983). *The stylistics of Ghazali's letters with the approach of critical discourse analysis*, Tehran: Alam Publishing. [In Persian]
- Fatuhi Roud Majani, M. (1964). *Stylogy*, Tehran: Sokhon Publications. [In Persian]
- Ferdowsi, A. (2005). *Shahnameh*, based on Moscow printing, Tehran: Hermes. [In Persian]
- Guerin, W. E. & others. (1991). *A Guide to Literary Criticism Approaches*, Trans. Zahra Mihankhah, Tehran: Information. [In Persian]
- Ibn Moskawieh (2535). *Javidan Khard*, Trans. Taghiuddin Mohammad Shushtri, by Behrouz Sarvatian, Tehran: Institute of Islamic Studies, McGill University. [In Persian]
- Madrası, F. (2015). *A Descriptive Culture of Literary Criticism and Theories*, Tehran: Research Institute of Human Sciences. [In Persian]
- Maslow, A. (No date). *The psychology of love*, Trans. Shiva Roygan, No place: No publisher. [In Persian]
- McCarrick, I. (2005). *Encyclopaedia of Contemporary Literary Theories*, translators: Mehran Mohajer, Mohammad Naboi, Tehran: Aghaz. [In Persian]
- Minoye kherad* (1985). Translated by Ahmad Tafzali, Tehran: Tos. [In Persian]

- Mir Bagheri Fard, S. A. A, & others. (1381). *History of Iranian literature*, Tehran: Samt. [In Persian]
- Mohabbati, M. (2009). *From Meaning to Face*, Volume 1, Tehran: Sokhon Publications. [In Persian]
- Molavi, J. M. (1991). *Excerpted by Fieh Mafieh*, Hossein Elahi Qomshaei, Tehran: Islamic Revolution Publications and Education. [In Persian]
- Molavi, J. M. (2003). *Masnavi*, Tehran: Hermes. [In Persian]
- Najafi, A. (2003). *The basics of linguistics and its application in Persian language*, Tehran: Nilofar. [In Persian]
- Nasafi, A. (1998). *Kitab al-Insan al-Kamal*, Tehran: Tahori. [In Persian]
- Ravandi, M. (2007). *Social History of Iran*, Volume 4, Tehran: Negah. [In Persian]
- Sarami, G. A. (2007). *From the color of the flower to the pain of the thorn*, Tehran: Scientific and Cultural. [In Persian]
- Schultz, T. A. (1990). *The psychology of Kamal*, Trans. Giti Khoshdel, Tehran: New Publishing. [In Persian]
- Sharifi, M. (2008). *Farhang Persian Literature*, Tehran: Farhang Eshar Nu. [In Persian]
- Tafazzuli, A. (1997). *The history of pre-Islamic literature*, by the efforts of Jale Amoozgar, Tehran: Sokhn. [In Persian]
- Vahida, F. (2009). *Sociology in Persian literature*, Tehran: Samt. [In Persian]

Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)
Volume 16, Number 60, Summer 2024, pp. 320-345
Date of receipt: 13/9/2021, Date of acceptance: 20/10/2021
(Research Article)
DOI:

۳۴۵

A study of the stste religion from the perspective of Shahnameh (based on letters of advice before and after islam)

Gholamhossein Mirqaderi¹, Dr. Gholamreza Kafi²

Abstract

Ferdowsi's Shahnameh is the greatest epic work of Persian language and along with the epics of other nations, such as the Iliad and the Odyssey, it is one of the few famous epics in the world. Ferdowsi composed the Shahnameh in one of the worst social conditions of the Iranian people, that is, when their national identity was attacked by foreign tribes, and in his own words, revived the "Ajam" with this "Persian". Shahnameh is not a myth made by Ferdowsi; Rather, it is the history of Iranian mythology that was recorded in the " Khodainamak" before him. Fits the topic of this article. During the introduction of Iranian myths and epics, Ferdowsi teaches the people the ritual of governance and the meaningful way of life. Apart from Khodainamak, with an intermediate approach, the traces of the teachings can also be seen in this work and it can be seen that Ferdowsi, as a wise human being, don't miss the opportunity to take advantage of the experiences that are selected in the form of phrases and in the form of compressed options in the advice letters and thus adds to the richness of the Shahnameh. In this article, we intend to examine the ruling methods from the point of view of Ferdowsi and relying on his influence on the letters of advice, many of which are not available now. In this paper, research data are obtained by library method and described using analysis method. And the result shows that Ferdowsi has adhered to maintaining the link between the glorious past of Iran and the ruined days of his time and the liberation of the people from anonymity.

Keywords: Ferdowsi, Shahnameh, country, government, advice.

¹ . PhD student, Department of Persian Language and Literature, Shiraz University, Shiraz, Iran. hmirghaderi@gmail.com

² . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shiraz University, Shiraz, Iran. (Corresponding author) ghkafi@shirazu.ac.i